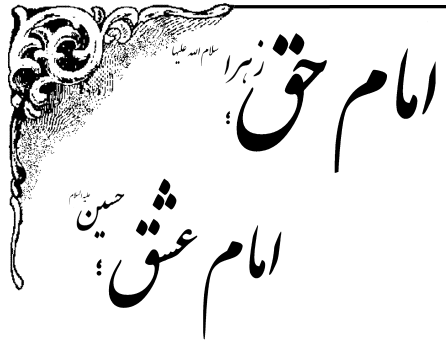


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اشاراتى بر فضایل حضرت زهرا علیها السلام

و حضرت سیدالشهدا علیه السلام

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نكونام

امام حق؛ زهرا علیها السلام

امام عشق؛ حسین علیه السلام

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: امام حق؛ زهرا علیها السلام، امام عشق؛
حسین علیه السلام / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۸۸ ص:؛ ۹/۵ × ۱۹ س.م.
شابک: ۲ - ۲۳ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق --
فضایل.
موضوع: فاطمه زهرا (س)؟ ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. --
فضایل.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف ۸ ن ۴ / ۴۱ BP
رده بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۹۵۳
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۳۵۰۳۰۹۷

امام حق؛ زهرا علیها السلام، امام عشق؛ حسین علیه السلام
حضرت آیت الله محمدرضا نکونام (مد ظله العالی)
ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۱۵۷۸ ۲۵۲۲۹۰
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 7347 - 23 - 2



انتشارات صبح فردا

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

- پیش گفتار..... ۷
اشاره ی اول:
مقام ولایت حضرت زهرا علیها السلام با نگاه به... ۱۵
اشاره ی دوم:
شبهه ی مباحله..... ۳۳
اشاره ی سوم:
پیامبر عشق..... ۴۱
اشاره ی چهارم:
نفس مطمئن حق..... ۵۱
اشاره ی پنجم:
به نام «امام» خود بر خیزید!..... ۶۳

پیش‌گفتار

بحث ولایت، یکی از پیچیده‌ترین بحث‌هاست که تاکنون منطقی برای فهم آن نگاشته نشده و اصول و قواعد این باب، تبیین نگردیده است. گاه برخی در بحث‌های ولایت، چیزهایی می‌گویند که بیش‌تر احساسی و بر اساس محبت است و هیچ پشتوانه‌ی منطقی ندارد و گاه برخی در این زمینه به بهانه‌ی فرار از غلو، به تفریط گرفتار می‌آیند. ولایت، باطن نبوت و امامت است و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، که در ناسوت دیده می‌شوند، ظاهر آن ولایت هستند. در سخن گفتن از بحث ولایت، باید بسیار احتیاط کرد و مواظب بود و تنها به خوشامد دل خود بسنده نکرد

و بر اساس منطقی که در این باب وجود دارد و در روایات به اشارت نهفته است، وارد این تنگه‌ی تنگ‌تر از موی و عمیق‌تر از فضا شد و هر سخنی را بر اساس ملاک آن، بیان کرد. روایت علوی: «أنا عبد من عبید محمد»^۱ نه تعارف است و نه ملاحظه‌ی سیاسی؛ بلکه عین صفا و واقعیت است که گفته می‌شود. همین‌طور وقتی از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌پرسند حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را بیشتر دوست دارید یا حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را، ایشان می‌فرمایند: زهرا «الذَّ» و علی «اعز» است^۲ که در باب ولایت، ثقل و سنگینی دارد. هم‌چنین این روایت که می‌فرماید «أنا نقطة تحت الباء»^۳ نیز چنین است. خط، ظهور نقطه است و نقطه که کشیده شود، خط ترسیم می‌شود و برای همین می‌فرماید: من نقطه‌ی زیر باء هستم، نه خود باء که منفی است. نقطه نه زاویه می‌شود و نه ضلع دارد؛ هرچند هر ضلع و زاویه یا خطی نقطه دارد؛ اما خود بعد ندارد و تعریف عرضی نسبت به حق است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. نسائی، السنن الکبری، ص ۱۵۰.

۳. نور البراهین، ج ۲، ص ۴.

باید توجه داشت تفاوت درجه‌ی پیامبران الهی به مرتبه‌ی ولایت آنان بازمی‌گردد. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با این‌که پیامبر و شیخ انبیاست و با این‌که نبوت بالاتر از امامت است، اما نسبت به حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در مرتبه‌ای پایین‌تر است و این به لحاظ شدت ولایت حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام است. امامت نیز دارای درجات و مراتب است.

هم‌چنین این از ولایت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که آن حضرت را در تمامی عوالم و با تمامی امت‌ها قرار داده است. بنا بر اصل خلقت نوری، نمی‌شود حضرت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عالمی باشند و در آن جا بدون امت و تنها باشند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر جایی امتی دارند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام چون ژرفای ولایت را داشته‌اند، هم دوستان باصفایی برای هم بوده‌اند و هم دوستان باصفایی داشته‌اند! برخی از نقل‌های تاریخی، از ارتباط بسیار نزدیک حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکایت دارد؛ به‌گونه‌ای که عایشه نسبت به آن حساس می‌شود. در «الیقین» سید بن طاووس است

که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عایشه کنار هم نشسته بودند و حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام میان آن دو می‌نشیند؛ به‌گونه‌ای که عایشه اعتراض می‌کند و می‌گوید: «اجلس علی فخذی»، بیا بران من بنشین^۱.

البته باید توجه داشت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با موانع و بازدارنده‌های بسیاری مواجه بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شرح حال خود فرموده‌اند: «ما أؤدي نبي مثل ما أؤدیت»^۲. با توجه به شادابی و آزادمنشی که در نهاد مبارک حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سراغ داریم، اگر ایشان را چنین اذیت و آزار نمی‌کردند و برای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانع‌تراشی نداشتند، چه می‌شده است؟

پیامبر اکرم و حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام دوستان بسیار باصفایی داشته‌اند. به‌طور مثال باید از جناب مقداد بگوییم. درباره‌ی مقداد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نوشته‌اند که ذوب در ولایت بوده و همواره چشم بر دهان مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام داشته است و

۱. البقین، ص ۴۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶.

همین ویژگی است که او را از سلمان، برتر نموده است. وی وقتی می‌دید که حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با آن نابکاران مجبور به بیعت حقیرانه می‌شود، او نیز بیعت می‌کند و در این رابطه بحث نمی‌کرده است که زود بیاید یا دیر برود. او، هم نسبت به کارهای غرورآفرین، ولایت‌پذیر بوده و هم نسبت به کارهایی که تحقیر به همراه داشته است. عظمت مقداد به خاطر این است که در باب ولایت چنین فهم و درکی داشته است و حتی مشکلی که برای حضرت سلمان نقل می‌کنند - که برای بیعت دیر آمده و دل وی مضطرب بوده است - در مورد مقداد نیست^۱.

حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نیز نسبت به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عشق و علاقه‌ای داشته‌اند که به فهم و وصف انسان نمی‌آید.

در میان دشمنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گویی بدتر از ابولهب نبوده است که حتی خداوند را نیز عصبانی می‌کند که می‌فرماید: «كَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»^۲. او

۱. ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۱.

۲. تبت / ۱.

بسیار وحشتناک به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بغض داشته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را دعوت می‌کند و برای او آب‌گوشت می‌گذارد؛ ولی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله «بسم الله» می‌گوید، او فریاد می‌زند: «ای قوم! تا این مرد جادویتان نکرده است، بلند شوید!» و میهمانی آن حضرت صلی الله علیه و آله را این‌گونه بر هم می‌زند. او عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگ قبیله و فردی متنفذ و مهم بوده است و دیگران از او پیروی داشتند.^۱

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز دشمنان خبیثی هم چون معاویه، عمر و عایشه داشته است. عایشه از همه بدتر بوده و حاصل جمع بغض عمر، ابوبکر و معاویه است. او نسبت به حضرت زهرا علیها السلام بغض شدیدتری داشته است.

چگونه ممکن است چهارده معصوم علیهم السلام به این اندازه منشأ تناقض و صفات متقابل شوند که یکی آن‌قدر علاقه داشته باشد و این یکی این‌قدر بغض و عناد؟

ما امروز پس از هزار و چهارصد سال، خود را عاشق، محب، شیعه و پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۵.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می‌دانیم! ما شیره را خورده‌ایم و می‌گوییم شیرین است! اگر ما آن پیامبر و امیرمؤمنانی را که آن‌ها دیده‌اند، دیده بودیم، آیا مثل آن‌ها شک نمی‌کردیم! ما در باب ولایت نیفتاده‌ایم و داعیه‌ی ولایت داریم. در واقع، اگر ما در زمان صدر اسلام بودیم، آیا عقیده‌ی حاضر را داشتیم؟! چرا که آن زمان، تجلی «ارتد الناس بعد النبی إلا ثلاثة نفر»^۱ بوده است و کسی را توان همراهی با حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نبوده است. آیا شما می‌توانید ادعا کنید در صورتی که من در آن زمان بودم، جزو آن هفت نفر قرار می‌گرفتم و آنان هشت نفر می‌شدند.

خداوند حضرت امام خمینی رحمته الله علیه را رحمت کند. من در زمان حیات ایشان ادعا می‌کردم اگر روزی ورق در این مملکت برگردد و بخواهند امام را محاکمه کنند، اگر پنجاه نفر صادق و جوان‌مرد باشند که بایستند و بگویند ما حاضریم تا پای جان از ایشان دفاع کنیم، من به حتم جزو آن پنجاه نفر هستم؛ اگرچه آن را جرم بدانند و مرا به این جرم

۱. همان، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

بکشند؛ چون ارزش دارد که خون انسان به پای مردی مرد ریخته شود که در واقع مرد خداست. ولی آیا نسبت به حضرت امیرمؤمنان (ع) می توان چنین ادعایی داشت؛ آن هم آن علی (ع) که تو نمی شناسی و ندیده ای و بر اساس ولایت خود کار می کنی، نه رفاقت!

ما در این مقدمه نمی خواهیم از ولایت بگوییم که پرداختن به آن، هم محققانی همراه با سینه ای بسیار صافی می خواهد و هم زمانی بسیار دراز. در این کتاب، تنها می خواهیم از مقامات معنوی و فضایل الهی ناموس حق، حضرت زهرا (س) مرضیه (ع) بگوییم، نه از ولایت آن حضرت که این روزها در مسایلی ابتدایی، حتی از ناحیه ی دوستان نیز جفا می بینند. در این کتاب، هم از سقیفه می گوییم و هم از نینوا و قیام سرخ حضرت سیدالشهدا (ع). باشد که مقبول نظر و عنایت آن حضرات (ع) قرار گیرد.

خدای را سپاس

اشاره ی ۱

مقام ولایت حضرت زهرا (ع) با نگاه به آیه ی مباحله

اشاره: این سخنرانی در تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۵ در رابطه با تفسیر آیه ی مباحله ایراد شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين،
والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا أبي القاسم
محمد (ص) وآله الطيبين، ولعنة الله على أعدائهم
أجمعين، فبعد، فقال الحكيم في محكم كتابه:
﴿ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾^۱.

در ایام شهادت حضرت زهرا (س) مرضیه و

۱. بقره / ۱۴۷.

صدیقه‌ی طاهره علیها السلام قرار داریم، امید است دوستان و محبان آن حضرت علیها السلام مأجور و مشمول برکات الهی باشند، صلواتی محبت‌نماید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

آیات و روایاتی که نسبت به مقام نورانیت و فصل نوری حضرت زهرا علیها السلام و باب ولایت ایشان در دست داریم، بسیار پیچیده است و ثقل کامل در آن وجود دارد و کسی که در این متون مطالعه دارد، در پرتگاه‌های سخت و نفس‌بری قرار می‌گیرد. آن حضرت در رأس مخفی و در باطن مخروط ولایت قرار دارند و رأس ظاهر آن، جایگاه جناب نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است. مقام ولایت حضرت زهرا علیها السلام از پیچیده‌ترین مباحث ولایت و از عمده‌ترین معضلات آن است و کسی که ولایت آن حضرت علیها السلام را نشناسد، در ایمان خود نه کمال دارد و نه حتی سلامت. در این زمینه نباید کم‌ترین شکی به خود راه داد که:

﴿ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾^۱

۱. بقره / ۱۴۷.

یکی از آیاتی که مقام حضرت زهرا علیها السلام را می‌نمایاند، آیه‌ی شریفه‌ی مباحله است. خداوند در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴾^۱

پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله، یک حقیقت عینی در باب ولایت است، که بعد از بیان حق و تبیین حقیقت و ظهور واقع، اگر کسی به آن اشکال نماید، دیگر جای بحث علمی نیست و باید مباحله نمود. مباحله به این معناست که هر کسی حقیقت را به میدان

۱. آل عمران / ۶۱.

آورد و حقیقت را به دیگری بنمایاند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز حقیقت را به میدان آورد و ظاهر نمود. حقیقت، عبارت بود از حضرت زهراء علیها السلام، نفس شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امیرمؤمنان، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام. این جا دیگر جای دلیل لفظی و استدلال بحثی و جای سخن و کلام نیست و باید خود حقیقت را برای دیگری نشان داد و استدلال و استشهاد را کنار گذاشت. این جا جای حضور، عینیت، واقع و خارج است و این که هر کسی هرچه از حقیقت دارد، به میان آورد. مباحله، یکی از روشن ترین حقایق تاریخی است که کسی منکر آن نیست و شبهه ای جدی پیرامون آن طرح نشده است. با نزول این آیه، همگان منتظر بودند فردا چه کسانی به عنوان حقیقت، ظهور خواهند نمود و در برابر همگان عیان خواهند شد؛ به ویژه این که آیهی شریفه، عنوانی جمعی دارد و گروهی را در برمی گیرد.

صبح گاهان با دیدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خانوادهی ایشان، همه دریافتند که در این جا یک مباحله، آن

هم با مسیحیان نجران وجود ندارد؛ بلکه مباحله ای مهم تر در میان است و آن، مباحله با مدعیانی است که در خانهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور دارند. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته بودند و دست مبارک آقا امام حسن علیه السلام را در دست داشتند با حضرت زهرا علیها السلام و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حرکت بودند، بدون آن که با جمعیتی که در ذهن مردم بود، سازگار باشد. در واقع، مباحلهی نجران، مقدمه ای بود برای مباحله با آنان که در خانهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشتند و مدعی بودند. در واقع آیهی مباحله بیان می دارد که آنان برای بیان حقیقت، چیزی ندارند. این گونه بود که عایشه طوفانی در خود می دید و این عقده ها بود که بغض در گلوها می آورد. عایشه خود را کسی می دید که از دوران کودکی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کرده بود و از نونهالی به آن حضرت صلی الله علیه و آله علاقمند شده بود. آیات قرآن کریم را با شوق بسیار حفظ می نمود و مدیریت صنایع اسلحه سازی و شمشیرسازی را که از ایران آمده بودند، در دست

داشت و انتظار داشت رسول خدا او را با خود به میدان مباحله آورد و برای او جایگاه ارزشمندی قایل شود. این‌گونه بود که او بغض حضرت زهرا علیها السلام را در دل می‌پروراند. نجرانیان که در رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در دین خاتم شبهه داشتند، با مشاهده‌ی پنج تن آل عبا، خمسه‌ی طیبه علیهم السلام، ایشان را همان رسولی دانستند که وعده‌ی آمدن او را در کتاب مقدس خود دیده بودند. آنان به‌خوبی دانستند اگر این جمعیت دست به دعا بردارند، کوه‌ها هم‌چون پنبه‌ی زده شده، از هم می‌گسلد و چیزی بر جای خود نمی‌ماند. آنان در مصداق، شبهه داشتند و با مشاهده‌ی خمسه‌ی طیبه علیهم السلام، آنان را همان کسانی یافتند که در کتاب‌های انبیای گذشته، از آن‌ها یاد شده بود. نجرانیان، خود را در مقام کاذبین دیدند و از این‌که به نفرین خمسه‌ی طیبه علیهم السلام هلاک شوند، به واهمه افتادند و با مشاهده‌ی تمام حقیقت در آن روز، نابودی خود را به عیان می‌دیدند. بلکه مسلمانانی که در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جای داشتند و حقیقت

را نمی‌پذیرفتند، از بین می‌رفتند؛ اما عنایت ربوبی حق بر این بود که آنان بمانند؛ چرا که بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت می‌دادند؛ هرچند گواهی کسانی که در خانه‌ی پیامبر اکرم و در غار بودند، صدق قولی داشت و از لحاظ اعتقادی، به آن باور نداشتند و آن را دروغ می‌پنداشتند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱.

چون منافقان نزد تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم که تو به‌واقع پیامبر خدایی و خدا می‌داند که تو به‌واقع پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغ‌پردازند.

منافقان کذب قولی نداشتند و زبانی به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل بودند، اما کذب واقع، اعتقادی، عملی و کذب در نیت داشتند و حقیقت و

۱. منافقون / ۱.

واقع را کذب می‌دانستند. در لسان قرآن کریم، کاذب به کسی می‌گویند که بی‌اعتقاد و بدون نیت است. منافقان، بسیار خوب و شیرین سخن می‌گفتند؛ اما دروغ‌پرداز بودند و به حرف‌های خود اعتقادی نداشتند و واقعیتی برای آن قایل نبودند. در باب صدق و حق، گفته می‌شود ملاک واقعیت حقیقت، نیت، قرب و اخلاص است، نه شیرین و درست سخن گفتن. مباحله نیز قمار عشق و قمار حقیقت است، نه قمار لفظ، حرف، شعرخوانی، نثرگویی و غزل‌سرایی. در زمان ما نیز بسیار سخن گفته می‌شود، اما صدق بسیار اندک است. آن سخن بسیار نیز نه تنها اثر خیری ندارد، بلکه بازخوردی عکس و سوء دارد.

برخی از مدعیان ظاهرگرا، بیش‌تر می‌گویند و پشت سر هم اندازی دارند و کم‌تر صدق دارند و پر از دروغ و آمیختگی حق و باطل می‌باشند. تنها عالمان حقیقی که قدرت مباحله دارند، اگر در مقام سخن بنشینند، سخن آنان صفا و ایمان می‌آورد. گفته‌های دیگران خاصیتی جز دعوا، یأس،

بی‌اعتقادی، پریشانی و هذیان برای جامعه ندارد.

جریان مباحله، سندی از حقیقت است تا

بی‌حقیقتی آنان را که در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بودند، بنمایاند و برای همین است که این آیه، در

میان آیاتی آمده است که از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

سخن می‌گوید. در واقع، این آیه نیز خطاب به آنان

است. در حقیقت، آیه‌ی مباحله، مصداقی عینی از

صدق ربوبیت بود که برای همگان ظهور یافت.

روایات مأثور در این زمینه و در فضایل حضرت

زهرائمه علیها السلام در کتاب‌های اهل سنت بسیار فراوان

است و تمامی بر این‌که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا چه

پایه نسبت به حضرت زهرائمه علیها السلام عظمت قایل بودند،

دلالت دارد و میزان حرمت و حریمی که ایشان برای

آن حضرت ترسیم نموده‌اند، حتی نسبت به آقا

امیرمؤمنان علیه السلام نداشته‌اند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

هرگاه می‌خواستند به جایی بروند، با آخرین نفری

که وداع و خداحافظی می‌کردند، حضرت زهرائمه علیها السلام

بوده است و هرگاه باز می‌گشتند سراغ نخستین کسی

را که می‌گرفتند حضرت زهرائمه علیها السلام بوده است.

رفتارهای محبت‌آمیز و مهربانانه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاه اعتراض عایشه و حسادت او را برمی‌انگیخته است و عایشه به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراض می‌کند که چرا این مقدار حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام را می‌بوسد و زبان او را به کام می‌گیرد و آن را به غسل تشبیه می‌کند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام را به بغل می‌گیرد و سینه‌ی آن حضرت را می‌بوید و وقتی عایشه به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراض می‌کند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «من از زهر عَلَيْهِ السَّلَام بوی بهشت را استشمام می‌نمایم»^۱. حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام در آیه‌ی مباحله عدلی ندارد و به تعبیر دقیق عرفانی، احدیت ولایت است. مقام احدیت ولایت جز به قامت بلند حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام بر قامت دیگری راست نمی‌آید؛ از این روست که آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام هیچ عنوانی ندارد و تمامی عناوین از نبوت و امامت بر وجود مبارک آن حضرت کوتاه است و مقام قدسی آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام مجهول است. زهر عَلَيْهِ السَّلَام مفاتیح غیب و

۱. ر. ک: عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۱۱۵. امالی صدوق، ص ۳۰۵

احدیت غیب است که هیچ عنوانی بر نمی‌دارد و قامت هر عنوانی بر جمال و قامت حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام کوتاه است و این‌گونه است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدهوش زهر است. در روایات است که در روز قیامت، نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام است. حتی در روایات اهل سنت است که آن روز، حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام پیشاپیش حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرکت می‌کند. اگر در روز مباحله، حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام در پی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، از باب حجاب عصمت و وجود حرامیان بود؛ اما در قیامت، از باب شکوه و بزرگی حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام، به خلق آخرت امر می‌شود چشم‌ها را فرو اندازید و سرهایتان را پایین بگیرید که صدیقه‌ی طاهره عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواهند وارد محشر شوند^۱.

حضرت زهر عَلَيْهِ السَّلَام در جریان مباحله در پی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشاپیش حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام حرکت می‌نمودند؛ یعنی آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام میان

۱. امالی صدوق، ص ۷۰.

نبوت و ولایت قرار گرفته بودند؛ چرا که احدیت ولایت هستند. خوشا به سعادت شیعه که ولایت زهرا علیها السلام را دارد و خوشا به حال کسانی که در دل و روح و جان خود عاشق آن حضرت علیها السلام می باشند.

برخی از زنان چون بدنی بسیار محکم و ورزیده دارند، حیض نمی بینند و یا دوره‌ی پرپود آنان کوتاه است؛ همان طور که زنانی که کامل باشند دوره‌ی بارداری آنان کوتاه است و نوزاد آن‌ها به جای نه ماه در شش ماه به کمال می رسد و چنین نیست که نوزاد شش ماهه‌ی آنان نارس باشد. حضرت زهرا علیها السلام عادت نمی شده و همیشه نیز باکره بوده‌اند و برخی از زنان دیگر که دارای کمال بالایی باشند نیز چنین هستند و این امر منحصر به آن حضرت علیها السلام نمی باشد. این امور قابل تحلیل علمی است و برخی زنان، چنین می باشند.

به طور کلی این برای زنان نقص است که دوره‌ی پرپود طولانی داشته باشند و آنچه در روایات آمده است، برای حضرت زهرا علیها السلام کمال می باشد؛ همان طور که آن حضرت علیها السلام امام حسن و امام

حسین علیهم السلام را شش ماهه به دنیا آورده‌اند و این بدان معناست که رحم آن حضرت چنان توان و کمالی داشته که فرزندان را در این مدت به کمال می رسانده است. ما این مباحث را در کتاب بیست جلدی «زن» به تفصیل توضیح داده و ایرادات وارد بر چنین نظریه‌هایی را آورده‌ایم.

حضرت زهرا علیها السلام شکوفه‌ی هستی و ناموس حق بوده و اگر خداوند هر چیزی - حتی تمامی طبقات بهشت را - از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می گرفت و تمامی جهنم را به ایشان می داد و وی را هزاران بار شهید می نمود و تمام مصایب عالم را بر ایشان وارد می نمود، همین که ملکه‌ی عشق، حضرت زهرا علیها السلام را به ایشان داده است، برای آن حضرت علیها السلام همه چیز هست و جبران هر درد، مصیبت و غمی را می نماید.

شما اگر بخواهید بر روی روایات، ناشیانه مته بر خشخاش بگذارید، چیزی سالم نمی ماند و حتی روایات نماز و روزه را نیز می توان خدشه دار نمود و نیز قرآن کریم را می توان مورد شبهه و اشکال

ناشیانه و غیر علمی قرار داد؛ مگر آن‌که شما استاد باشید و بر آن مذاقه و مطالعه داشته باشید تا بتوانید از واقعیت و حقیقتِ درب سوخته‌ی خانه‌ی ولایت که - ما در کتاب «کوثر؛ نقطه‌ی هستی» از آن بحث کرده‌ایم - به صورت علمی و مستند سخن بگویید. البته این بحث‌ها انحرافی است و مانند آن می‌ماند که در زمان ستم‌شاهی، بحث «شهید جاوید» را مطرح نمودند و از کارویژه‌های ساواک و نیز جنایات حکومت طاغوتی، غافل می‌شدند یا می‌گفتند بر اساس آیه‌ی تطهیر، باید حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هیچ چیز نجسی نداشته باشند. ما در آن زمان می‌گفتیم شما نجاست آمریکا و جهل و نادانی را در حلق خود دارید و باید آن را بیرون اندازید و اگر شما امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دیدید، حکم چنین مسایلی را نیز از ایشان بپرسید؛ هر چند حکم آن در منابع فقهی موجود است. امروز نیز به‌جای طرح بحث‌های انحرافی، باید دید چگونه می‌توان اسراییل را سرکوب کرد. حوزه‌ها باید

خردمندانه عمل کنند و پرداختن به موضوعات انحرافی را زشت بدانند و فکر خود را از طراحی عملیات‌های کاربردی و به‌روز برای مقابله با توطئه‌های اسرائیل و آمریکا منحرف ننمایند و به غفلت گرفتار نیایند و در پی آن باشند که برای رونق اقتصادی کشور طرح و برنامه داشته باشند و سفره‌های مردم را غنی نمایند یا دست‌کم دردهای فقیران و گرسنگان را به گوش کارگزاران برسانند و زبان گویای محرومان باشند.

ما در این فرصت کوتاه، مجال بیش‌تری را برای تبیین مقامات معنوی حضرت زهرا (علیها السلام) نداریم؛ اما به همان اندازه که حضرت زهرا (علیها السلام) بزرگ است و عظمت دارد، به همان میزان نیز با او دشمنی نمودند و بغض آن حضرت در دل سیاه‌دلان کینه‌توز، موج می‌زد. حتی بغض و دشمنی‌هایی که با حضرت علی (علیه السلام) داشتند، به سبب بغض به حضرت زهرا (علیها السلام) بود. عایشه به امیرمؤمنان (علیه السلام) بغض داشت؛ چرا که به حضرت زهرا (علیها السلام) کینه می‌ورزید و او را عزیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌دید. عایشه، خود را زنی زیبا و حمیرا می‌دانست، اما می‌دید پیامبر

اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود: «زهرا عَلَيْهَا السَّلَام حورای انسیه است»^۱. عایشه عقیم بود و نسلی نداشت؛ در حالی که او به این طمع، همسر پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد که فرزند وی جانشین آن حضرت شود؛ اما دید این فرزندان حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بودند که به عنوان امام معرفی می شدند، و از همین جا کینه‌ی حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را به دل گرفت. بعد از شهادت حضرت رسول اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این عایشه بود که عمر و ابوبکر را تحریک می کرد و آنان را برای غصب خلافت برمی انگیزت و او بود که سبب شد درب خانه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را به آتش کشیدند و ریسمان به گردن مبارک آقا امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام انداختند. البته حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام خلیفه‌ی ثانی را با بینی بر زمین زد و می خواست او را بکشد، اما عهد و پیمان رسول خدا سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خاطر داشت و کنار گرفت و آنان چون دیدند حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در بند عهد رسول الله است و کاری از او بر نمی آید و ذوالفقار، حیدر کرار، اسدالله الغالب و قاسم الجبارین در این جا نیست، ریسمان برگردن آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴.

افکندند و ایشان را به مسجد آوردند؛ اما علی غیرت الحق است و هیچ گاه بیعت نکرد. آنان دست مبارک آقا امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را گرفتند و کشیدند و آن حضرت دست خود را بست و هرچه زور زدند نتوانستند دست ایشان را باز کنند و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام حتی با دست بسته نیز بیعت نکردند و این خلیفه‌ی اول بود که دست آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام را مسح کرد و در واقع او بود که بیعت کرد، نه حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام. عقده‌گشایی‌های منافقان و کینه‌توزان، با شهادت پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع شد. یکی از خشن‌ترین آنان قنغذ بود. وی با همه‌ی خشونت و عقده‌ای که داشت، حتی زمانی که ریسمان به گردن حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بود، از آن حضرت هراس داشت؛ اما عمر به او گفت: «مگر نمی بینی می گوید صاحب عهد است.» از این رو هر دو حرکت نمودند و دور خانه را هیزم قرار دادند و خانه را به آتش کشیدند^۱.

خانه‌ای که پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگاه به درگاه آن می رسید، به اهل آن سلام می دادند و همواره

۱. ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۷ و نیز ج ۴۳، ص ۱۹۷.

سفارش فاطمه را می نمودند و می گفتند: «زهرای من، مادر ندارد، با او به احترام رفتار کنید.» به بچه‌ها می گفت: «با زهرا کم‌تر بازی کنید و زهرا را به حرکت و اضطراب نیندازید تا عرق نکند مبادا که سرما بخورد.» یا رسول الله ﷺ! آن نانجیب وارد خانه‌ی زهرا شده است و با غلاف شمشیر به بازوی مبارک دختر شما می زند و زهرا را زیر تازیانه‌ی شلاق گرفته است: یا رسول الله! یا ابتاه! یا ابتاه! و ناگهان فریاد می زند: «یا فضه! دردانه‌ام، محسنم از دست رفت.»

اشاره‌ی ۲

شبهه‌ی مباهله

رادیو فرهنگ: شبهه‌ای در بعضی از کتاب‌ها در رابطه با جریان مباهله طرح شده و آن این است که در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی آل عمران، الفاظ به صیغه‌ی جمع آمده است. این آیه می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
تَبْتَلُوا فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو مواجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و

۱. آل عمران / ۶۱.

ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک
خود را فرا خوانیم، سپس مباحثه کنیم و
لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

در این آیه، برخی از الفاظ مثل «ابنائنا»، «نساءنا»
و «انفسنا» آمده است؛ حال آن‌که در مرحله‌ی عمل،
در بحث فرزندان، اگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
مراد هستند، باید به لفظ تشبیه بیاید. در رابطه با
«نساءنا» نیز اگر مراد حضرت زهرا علیها السلام باشد و در
رابطه با «انفسنا» اگر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
منظور باشد، همه باید مفرد بیاید. اگر افراد حاضر
در مباحثه، منحصر به این حضرات باشد، چرا به
صیغه‌ی جمع از آنان یاد شده است؟

البته احادیث در این زمینه متواتر است و
بحث‌های این چنینی ندارد؛ اما دلیل ما از خود قرآن
کریم برای پاسخ به این شبهه چیست؟ آیا سیره‌ی
قرآن کریم نیز بر همین مطلب دلالت دارد یا ما دلیل
دیگری در دست داریم؟

□ صریح آیه‌ی مباحثه پاسخ این شبهه را دارد.
باید توجه داشت بعد از این‌که مسأله‌ی مباحثه و
احتجاج نتیجه نداشت، بحث مباحثه پیش آمد و این
مطلب در آیه‌ی مباحثه نیز وجود دارد که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ﴾.

بعد از این‌که مسایل از نظر علمی دنبال شد، اگر
کسی خواست آن را دنبال کند، باید مباحثه نماید.

قرآن کریم به لسان حق می‌فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.

یعنی در واقع این مقول قول پروردگار است؛ لذا
می‌فرماید شما به آن‌ها بگو: «بیایید ما بچه‌هایمان و
زن‌هایمان و خودمان را بیاوریم.» ما موارد فراوانی
در قرآن کریم داریم که عنوان آن کلی است، ولی
مورد و موضوع آن، خاص و جزئی است و چون
نمونه‌های آن فراوان است، لازم نیست وقتی
می‌خواهد به حسنین علیهما السلام اشاره داشته باشد، آن را
تشبیه بیاورد. در این موارد، عنوان کلی است؛ یعنی
ممکن است ما در جای دیگر و در مسأله‌ای دیگر با
افراد و گروهی دیگر مباحثه داشته باشیم و شما
فرزندان خود را بیاورید که شمار آنان تفاوتی ندارد
که یکی باشد یا بیش از ده‌ها نفر. فرد، تأثیری در این
عنوان کلی ندارد. حال، مباحثه به این معناست که

بحث را باید کنار گذاشت و برای این که ببینیم چه کسی حقانیت و مشروعیت دارد، بیایید در باطن عالم، تصرف کنیم. خود علمای نصرانی گفتند: «اگر ایشان افراد بسیاری از امت خود را بیاورد، بدانید که ما می توانیم مباحله کنیم.» اما وقتی چهره های نورانی مثل حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدند، گفتند اگر ما بخواهیم در مباحله شرکت کنیم، نابود می شویم؛ از این رو جزیه را پذیرفتند؛ چون دیدند اگر امر انجام شود، به نابودی آنها منجر می شود^۱. باید توجه داشت در آیهی مباحله دو چیز خیلی مهم است: یکی امر تصرف در باطن است که مخصوص اولیای الهی است و این جا میدان عمل است - و نه حرف - و به آنچه فقط گفته می شود و حرف است، نمی شود بسنده کرد و فایده ای ندارد. گاهی در عرفان و اهل معرفت نیز برخی خیلی ادعا دارند، اما وقتی می خواهند کشف یا کرامتی داشته باشند، از آن ناتوانند. حرف و ادعا راحت است، استدلال کردن نیز چندان سخت

۱. ر. ک: الارشاد، ج ۱، ص ۱۶۸.

نیست، ولی تصرف در باطن، کار اولیای خداست. در واقع، در این آیهی شریفه نوعی پاسخ به کسانی داده شده است که طرفدار حس گرایی صرف هستند.

همان طور که ابن سینا در «اشارات» مطرح می کند، ما نیز معتقدیم وجود و هستی، منحصر در ماده نیست و اعم و فراتر از آن است؛ اما آن که ناگاه است، منکر آن می شود؛ چرا که در باطن دستی ندارد و بر آن، محیط نمی باشد. در واقع، آیهی مباحله، این امر را دنبال می کند که ماورای این ظاهر، یک حقایقی هست و ما اهل آن حقایق هستیم. بیایید مباحله کنیم تا این معنا معلوم شود.

دوم، توجه به چینی است که قرآن کریم بیان می نماید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به آن عمل نمودند و حضرت زهرا علیها السلام و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و حضرات حسنین علیهم السلام را با خود بردند و این کار، حتی برای مسلمانان و در داخل اسلام نیز راه گشا بود و کسانی را که مدعی و اهل نفاق بودند، از صحنه خارج کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زن هایی داشت که جزو یاران و

از اصحاب بودند؛ ولی در جریان مباحله، آنان از معرکه بیرون شدند و بر همگان روشن شد که غیر از «اصحاب کسا» حقیقت کاملی وجود ندارد. اصحاب کسا یعنی کسانی که نفس پیغمبر هستند و می‌توانند در فضایی قرار بگیرند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن فضا وجود دارد و قدرت تصرف در باطن را دارند.

به تعبیر دیگر، مباحله، افزون بر این که حقانیت اسلام را برای اهل کتاب و دیگران ثابت می‌کند، ثمره‌ی دیگری نیز دارد که در رابطه با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و برای خود مسلمانان است، و آن ابلاغ این پیام است که: حقیقت کامل، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند.

البته، در بحث مباحله، این پرسش پیش می‌آید که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان شخصی که در رابطه با اسلام، بیش‌ترین زحمات را کشیده و رهبر نظام اسلامی است، چرا خود به‌تنهایی به میدان مباحله نرفت؟ آیا وجود خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفایت نمی‌کرد؟! در این رابطه، نخست متذکر می‌شویم که مباحله یا «نبتهل»، به معنای دعا یا نفرین نیست؛ بلکه

«ابتهل»، محاجّه در باطن و پرده‌نمایی برای یک‌دیگر است. مباحله، مثل کمرگیری در کشتی است؛ وقتی دو حریف نمی‌توانند کاری کنند، به کمرگیری مشغول می‌شوند. «ابتهل» در واقع کمرگیری است. «نبتهل» نیز جمع است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به‌تنهایی به مباحله نرفتند؛ چون به ایشان امر شده بود با بانوان، فرزندان و نفس خویش به مباحله روند، و تمامی موارد آن جمع است و خداوند با این دستور، بر آن بوده است تا حقانیت اصحاب و اسلام واقعی را برای تاریخ نمایش دهد، نه اسلام صوری را. در واقع، خداوند با یک تیر دو نشان زده است: هم مسیحیت نجران را از لحاظ باطنی به زیر کشیده و هم به بیان این حقیقت پرداخته است که اسلام واقعی، منحصر در ولایت و اصحاب کساست، نه دیگران. آیه‌ی مباحله در واقع آیه‌ی ولایت است و اسلام واقعی را در هر دو زمینه معرفی می‌نماید.

ما، هم‌اینک نیز با این دو مشکل، مواجه هستیم؛ به تعبیر دیگر، برای این‌که جامعه و جهان گلستان

شود، اگر اهل کتاب و اهل سنت نتوانند با ما به تفاهم، مباحثه، صفا و صداقت، کمال وحدت را دنبال کنند، برای احتجاج با مسیحیت و اهل سنت، باید کار را با مباحثه پیش برد: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ که در آیهی مبارکه آمده است. نهایت حقانیت اسلام، آیهی مباحثه است؛ یعنی هر کس نتواند مباحثه کند، در واقع - چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان - اسلام او صوری است که: ﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾. کاذبان چه کسانی هستند؟ همان‌هایی که داعیهی خلافت دارند و نمی‌توانند برای اثبات حقانیت خود، در باطن تصرفی داشته باشند.

اشاره‌ی ۳

پیامبر عشق

اشاره: این سخنرانی در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۲۸ در یکی از هیأت‌های تهران ایراد شده است.

□ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والنار للملحدین، ثمّ الصلوة والسلام على سيدنا ومولانا أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أعداء الدين. فبعد، فقد قال الحكيم في محكم كتابه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۱.

۱. فجر / ۲۷ - ۳۰.

ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به
سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان
من درآی، و در بهشت من داخل شو.

آقا امام حسین علیه السلام به همه‌ی شما عزیزان،
عاشقان و دوستان مخلص آن حضرت علیه السلام صفا،
لطف و عشق هرچه بیش‌تر عطا نماید، برای شادی
روح شهدای اسلام و انقلاب، صلواتی ختم کنید:
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

شما عزیزان با عشق و صفایی که دارید،
عزاداری می‌کنید و مهر و محبت شما ما را به وجد
می‌آورد. شما عزاداری نموده‌اید و خسته هستید و
فرصت نیز کوتاه است؛ از این رو، چندان مصدّع
اوقات نمی‌شوم. دقایقی که در محضر شما عزیزان
هستیم، بهتر است از عشق آقا امام حسین علیه السلام و
صفای آن مولا، که صفای دل همه‌ی اولیای
خداست، سخن بگوییم.

در میان همه‌ی انبیای الهی و حضرات
معصومین علیهم السلام این امام حسین علیه السلام است که پیامبر
عشق است و در صحنه‌ی کارزار، تمامی یاران و
آشنایان را به قربانی می‌برد و خود را نیز فدا

می‌نماید؛ اما پیامبری مانند حضرت یونس علیه السلام
چنین ایستادگی ندارد و میدان را خیلی زود خالی
می‌نماید. این صفای خالص و عشق آقا امام
حسین علیه السلام است که او را ماندگار نموده است.

حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام همه نور واحد
هستند و تفاوت، میان یاران آن‌ها بوده است. در کنار
بسیاری از پیامبران الهی و نیز حضرات امامان
معصوم علیهم السلام، افرادی ناخالص، بدل‌کار و ظاهرگرا

بوده است که تا کارزاری پیش می‌آمده و مشکلی
رخ می‌داده است، خود را کنار می‌کشیدند؛ ولی آقا
امام حسین علیه السلام شب عاشورا این کار را به فینال‌ها
کشاند و هر کسی را که ناخالصی در وجود وی بود،

مرخص نمود. حضرت با چشم ولایی خویش یاران
مخلص را شناسایی کرد و با دست ولایی خویش،
آنان را برگزید. یاران آن حضرت از لحاظ کیفیت و از
حیث صفا بسیار قوی بودند و کسی به بلندای آنان

نمی‌رسید. افرادی مثل حضرت ابوالفضل‌العباس،
حضرت علی‌اکبر و حضرت قاسم علیهم السلام با آقا امام
حسین علیه السلام ماندند که صفا، صمیمیت و عشق در

دریای دل آنان موج می‌زد. طبیعی است چنین گروهی همواره ماندگار خواهند بود و آن عشق و صفایی که یاران امام حسین علیه السلام داشتند، به روح آیندگان منتقل می‌شود. شما از بچگی در این هیأت‌ها عزاداری می‌کردید و چیزی نیز در عشق شما نسبت به امام حسین علیه السلام اثر نمی‌گذارد و زمان، مکان، سیاست، تاریخ و دولت‌ها در آن تأثیری ندارند. مردم در این سال‌ها، با این همه گرانی، چه سفره‌هایی که برای آن حضرت پهن نمی‌کنند. یارانی که آقا امام حسین علیه السلام از لحاظ صفا و خلوص داشتند و توفیقی که خداوند نصیب ایشان فرمود، آقا امیرمؤمنان علیه السلام نیافتند و ایشان چنین یاران صافی و خالصی نداشتند. حتی یک نفر از یاران امام حسین علیه السلام در مقابل دشمن به ترس و واهمه نیفتاد؛ ولی نسبت به آقا امیرمؤمنان علیه السلام گفته شده است: «ارتدّ النَّاسُ بعد النَّبيِ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ»^۱. همه به‌گونه‌ای در راه ماندند و آن حضرت علیه السلام را تنها گذاشتند؛ اما عشقی که امام حسین علیه السلام و یاران مخلص ایشان

۱. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

داشتند، سبب شد بنا به تقدیر الهی، دین به نام امام حسین علیه السلام سکه بخورد و نام «حسین» که گفته می‌شود، یعنی نام خدا برده می‌شود. این است که می‌گوییم حسین علیه السلام پیغمبر عشاق است و عشقی که ما در وجود خود داریم، از آن حضرت و از صفا و خلوص آن حضرت علیه السلام است. سعی کنید به این عشق در تمامی زندگی و در برخورد با شیفتگان آقا امام حسین علیه السلام و مردم عزیز و در مواجهه با آشنا و رفیق تعیین بدهید که هر کسی شما را دید، بگوید این حسینی است و صفا و عشق آن حضرت علیه السلام در وجود این فرد هست. ما حسینی هستیم که وفا داریم. اگر ما مهربان هستیم، از امام حسین علیه السلام است، اگر جوان‌مردیم، چون حسین علیه السلام را داریم. خوشا به سعادت شما عزیزان که به عشق امام حسین علیه السلام «حسین حسین» می‌کنید. در این شب‌ها، برای این‌که دل خود را با امام حسین علیه السلام همراه کنیم، به اعمال و کردار خود توجه نماییم و ببینیم امام حسین علیه السلام با فرزندان و خانواده‌ی خود و با دوستان خویش چگونه رفتار می‌کردند و ما نیز

رفتار خود را همان‌گونه تعریف کنیم و نماز، عبادت، پاک‌ی، طهارت، ادب و اخلاق خود را مانند آن حضرت علیه السلام تنظیم نماییم و مصداق: «کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علينا شیناً»^۱ باشیم و همان‌طور که امام حسین علیه السلام با همه صاف بوده است، ما هم که می‌خواهیم حسینی باشیم، با همه به صفا و محبت برخورد نماییم.

صفایی که یاران امام حسین علیه السلام داشتند، در نگاه آنان هویدا بوده است. آقا امام حسین علیه السلام وقتی در چشم این یاران نگاه می‌کردند یا وقتی آنان به چهره‌ی آقا امام حسین علیه السلام نگاه می‌کردند و هنگامی که راه می‌رفتند و به قد و بالای یک‌دیگر می‌نگریستند یا صدای مناجات هم‌دیگر را می‌شنیدند یا با هم صحبت می‌کردند، عشقی داشتند که حتی فرشتگان خداوند نیز آن عشق را نداشتند. بعضی از یاران امام حسین علیه السلام از انتظار شهادت، به وجد افتاده بودند. صفا آن‌قدر شیرین و گواراست که شهادت را از ذهن‌ها می‌برده و آنان

۱. بحار الانوار، ج ۶۵ ص ۱۵۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۴۴۸.

را غرق عشق می‌نموده است. آیات شریفه‌ای که خدمت شما قرائت شد، از این عشق و صفا می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۱.

شما در این آیه که نفس را دارای اطمینان می‌داند، چیزی از عمل و عبادت نمی‌بینید؛ بلکه نفس مطمئن، موضوع سخن قرار گرفته است. دو وصف ﴿رَاضِيَةً﴾ و ﴿مَّرْضِيَّةً﴾ رضای فعلی را بیان نمی‌دارد و رضای وصفی، نفسی و حقیقی است و همانند ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۲ است که جز اولیای خدا و صاحبان نفس مطمئنه، به این مقام نمی‌رسند و این مقام است که آنان را ماندگار می‌سازد و صفای آنان را به تاریخ می‌کشاند و همه را به سوی صاحب آن صفا سوق می‌دهد.

می‌خواهیم به در خانه‌ی آقا امام حسین علیه السلام

۱. فجر / ۲۷ - ۳۰.

۲. مانده / ۱۱۹.

برویم. السلام علیک یا ابا عبدالله! آقا امام حسین علیه السلام اگر شهید شدید و اگر غریب بودید، اگر به سختی افتادید، اما از آن عشق و صفایی که شما و یارانتان داشتید، به ما هم بدهید. آن همه شهادت و سختی به جای خود، اما از آن عشق و صفایی که شما داشتید، به ما هم بچشانید. حسین جان! از همان نگاه‌های عاشقانه‌ای که به یارانتان داشتید، به ما هم گوشه‌ی چشمی داشته باشید. شما به حضرت علی اکبر نگاه می‌کردید و قامت رعنائی حضرت عباس را می‌دیدید؛ اما فردا آنان یکی پس از دیگری به میدان می‌روند و دیگر باز نمی‌گردند. یا الله یا الله. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. اللهم إنّنا نسألك و ندعوك باسمك العظيم الأعظم بحقّ الحسين، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک. خدایا به حق آقا امام حسین علیه السلام عاقبت ما را ختم به خیر بفرما. صفای ما، صمیمیت ما و عشق ما با آقا امام حسین علیه السلام هرچه بیشتر و بیشتر بفرما. مردم ما، کشور ما را به حق آقا امام حسین هرچه بیشتر

حسینی و حسینی بفرما. مشکلات مردم و گرفتاری‌های اسلام و مسلمین و جامعه اسلامی را در سراسر جهان هرچه زودتر برطرف بفرما. شرّ دشمنان اسلام را، اگر قابل هدایت نیستند، به خودشان بازگردان. ما را جزو یاران آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محسوب بگردان. به مریضان و بیماران شفا عنایت فرما. ما را هرچه بیشتر و بیشتر در راه توفیق و سعادت دین موفق بفرما. انقلاب اسلامی را مؤید و منصور بفرما. عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

اشاره ی ۴

نفس مطمئن حق

اشاره: این سخنرانی نیز در تاریخ ۵ / ۲ / ۱۳۸۱ در یکی از هیأت‌های مذهبی شهر تهران ایراد شده است.

□ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَالنَّارُ لِلْمُكَلِّبِينَ، ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، الْعَبْدِ الْمُؤَيَّدِ، وَالرَّسُولِ الْمَسْدُودِ، الْمُصْطَفَى الْأَمَّامِ، الْمُحَمَّدِ الْأَحْمَدِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ، وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ الدِّينِ.

فبعده، فقد قال الحكيم في محكم كتابه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي
جَنَّتِي ﴿١﴾

ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به
سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان
من درآی، و در بهشت من داخل شو.^۱

این شب‌ها، به آقا امام حسین علیه السلام، حضرت امام
سجاد علیه السلام و حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام تعلق دارد.
عنایت خاص ربوبی حق شامل تمامی دوستان آن
حضرات گردد، برای پیروزی کامل اسلام و مسلمین
در سراسر جهان صلواتی محبت کنید: اللهم صلّ
علی محمد و آل محمد.

زبان قاصر است از آن که نمی از اقیانوس
بی‌کران فضایل آقا امام حسین، آقا امام سجاد و آقا
ابوالفضل العباس علیهم السلام را بیان دارد. هرچه در فضایل
آن حضرات بگوییم، بسیار اندک است. البته برای
ارتباط هر چه بیش‌تر با ارواح قدسی آن
حضرات علیهم السلام و معرفت به فضایل این بزرگواران، به
تهذیب نفس و طهارت روح نیاز است و با سخن

مقال و گفتار، به شناخت آن حضرات علیهم السلام نمی‌توان
رسید. چنین نیست که با سخن گفتن، بشود
حسین علیه السلام را یافت و با حرف، قمر بنی‌هاشم علیه السلام را
شناخت و امام سجاد علیه السلام را با گفتار پیدا نمود؛ بلکه
قدم‌های معرفت با صفای باطن و روشن ضمیری و
با قرب معنوی است که پیش می‌رود.

برای این‌که در این شب بتوانیم رونقی در خود
داشته باشیم، صلواتی محبت کنید: اللهم صلّ علی
محمد و آل محمد.

ما انسان را دارای دو چهره‌ی ارتباطی می‌دانیم
که می‌تواند خود را با دو طریق رشد دهد و چهره‌ی
خود را به هر سویی که بخواهد بکشانند. یک
چهره‌ی او، شناسنامه‌ی وی است که روابط خارجی
او را بیان می‌دارد و معرف نام، پدر و مادر و اصل و
تبار سببی و نسبی اوست، که منیّت وی را شکل
می‌دهد و هر چیزی را همانند لباس، کفش، ظاهر،
فضل، خانه، ثروت و متعلقات، به خود اضافه
می‌کند و برای نمونه می‌گوید: ثروت من. وی در این
شناسه، موقعیتی شغلی دارد که وقت و عمر خود را
برای آن می‌گذارد.

اما چهره‌ی دوم انسانی، بُعد واقعی وی را نشان می‌دهد و شناسه‌ی حقیقت اوست، که همان باطن اوست با خصوصیتی که دارد، و می‌تواند صفا، صمیمیت، صدق، ایمان و عبودیت در آن باشد یا حقد و کینه، حسادت و هر رذیلت دیگری.

انسانی که تمام وقت به ظاهر خود اشتغال دارد، از باطن تهی است و آن کسی که به باطن می‌پردازد، نمی‌تواند دل به ظاهر ببندد. کسی که به دنبال باطن است، هیچ‌گاه به دنبال صورت و ظاهر نیست و آن کسی که به دنبال ظاهر است، هیچ‌گاه عمر خود را در باطن خویش هزینه نمی‌کند. چنین انسانی شبانه روز زحمت می‌کشد و تحصیل می‌نماید برای مدرک و نانی که از آن به دست می‌آورد. چنین انسانی، یک نعش است که تعزیه‌ی آدمی دارد و نقش انسان را بازی می‌کند. او معرکه‌داری بیش نیست و چیزی جز شعبده در چپته ندارد. شناسنامه‌ی وی با متعلقاتی که دارد، به او آویزان است و حقیقتی جز کفش، کلاه، لباس، خانه، خودرو، فرزند، پدر، مادر و شهر و دیار خود ندارد

و وقتی که می‌میرد، چیزی با او همراه نیست و هرچه را که به خود آویز کرده است، باید از خود بردارد و به داماد، عروس و شوهر بعدی زن خود بسپارد. زندگی چنین کسی هیچ شباهتی به اولیای خدا و انبیای الهی علیهم‌السلام ندارد. آنان حقیقتی دارند مطمئن که همواره به سوی خدای خویش رجوع می‌کنند و وصف حال آنان، این آیه‌ی شریفه است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۱.

این آیه در سوره‌ی فجر قرار دارد. سوره‌ی فجر، سوره‌ی امام حسین علیه‌السلام است. این سوره می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْفَجْرِ، وَلَيَالٍ عَشْرٍ، وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾^۲.

هم آیات ابتدایی این سوره در شأن امام حسین علیه‌السلام است و هم آیات پایانی آن، که خدمت شما در طلیعه‌ی سخن قرائت شد.

۱. فجر / ۲۷ - ۳۰.

۲. فجر / ۱ - ۴.

امام حسین علیه السلام حقیقتی دارد که در این آیه از آن به «نفس مطمئن» یاد شده است. نفس مطمئن، نفسی است پر از صفا، جوانمردی و پاکی، که تنها نفس‌های پاک را گرد خود می‌آورد. در میان تمامی انبیای الهی از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کدام چنین ویژگی را نداشتند که تمامی یاران ایشان پاک و صافی باشند؛ همان‌طور که آقا رسول‌الله صلی الله علیه و آله هنوز از دنیا نرفته بودند که ناخالصی‌ها خود را نشان داد و حتی کسانی که در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، به مخالفت با ایشان برخاستند؛ اما در قیام کربلا تنها یارانی جوانمرد باقی ماندند و از حبیب بن مظاهر - پیر دیر کربلا - تا علی اصغر، طفل شیرخوار، همه و همه با آن حضرت علیه السلام همراه و همدل بودند و حتی تمامی زنان شیردل نیز با آن حضرت علیه السلام موافق بودند و کسی مزاحم امام نبود و دست ایشان را برای نمایش عشق نبسته بودند و همه با ثبات قدم و با دلی مطمئن، یار و یاور حضرت بودند. کربلا دانشگاه کمال و اطمینان بوده و سه امام معصوم از امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام در آن حضور

داشته‌اند. امام حسین علیه السلام چنان اطمینانی به خود و خانواده‌ی خویش داشتند که همسر و فرزندان را نیز با خویش بردند و همه را به سوی خدا فراخواندند و این برای کسی است که به چهره‌ی حقیقی خود توجه داشته باشد.

در برابر، کسی که پنجاه سال برای زندگی دنیوی در پی تدارک توشه و متاع است، حاضر نیست به هنگام مرگ آن را ترک گوید و به مرگ خود راضی نمی‌شود و چه بسا با خداوند درگیر می‌شود. البته چنین کسانی نه با فرشته‌ی مرگ، که با خدا، دعوا و نزاع می‌کنند. فرشته‌ی مرگ، بعد از هفتاد سال زندگی، ناگاه پیش چشم کسی حاضر می‌شود و از کسی که حاضر نبوده است هزار تومان به کسی ببخشد، می‌خواهد تمامی اموال خود را زمین بگذارد و زحمت هفتادساله‌ی خود را بر باد دهد و این جاست که - نعوذ بالله - می‌گوید: «ظالم‌تر از خدا که می‌خواهد تمامی اندوخته‌ی مرا بگیرد، وجود ندارد.» چنین کسی با رضایت به سوی رب خویش نمی‌رود؛ بلکه در حالی که با خداوند درگیر است، به برزخ گام می‌نهد.

این اولیای خدا هستند که با رضایت تمام و با قلبی مطمئن، به سوی خدای خویش رجوع می‌کنند و نشان ربانی آنان را می‌شود در چهره‌ی مبارک ایشان دید. برای نمونه، امام حسن مجتبی علیه السلام چهره‌ای الهی داشتند؛ اما نشان امام حسین علیه السلام خطی لم‌یزلی است که نفسی مطمئن را می‌نمایاند و این چهره هرچه به عصر عاشورا نزدیک‌تر می‌شده روشن‌تر، صافی‌تر و زیباتر می‌گردیده است و چنان اطمینانی در آن بوده است که دشمن حتی به بدن پاره پاره‌ی آن حضرت نیز نمی‌توانسته نگاه کند و سر را از قفا می‌برد. مظلومیت ایشان با ضعف آمیخته نبوده است.

صلابت آقا ابوالفضل العباس علیه السلام نیز همین‌گونه بوده است و عمود آهنینی که بر ایشان وارد می‌شود، از جلو و با مشاهده‌ی چهره نبوده، بلکه از پشت سر بوده است؛ وگرنه کسی به خود جرأت نمی‌داده به این چهره نگاه کند و هر عمود به دستی، با مشاهده‌ی این چهره، ناخودآگاه عمود از دست می‌انداخته است. آن حضرت، چنان چهره‌ی زیبا و پر صلابتی داشته‌اند که به ایشان لقب قمر بنی هاشم

- که قومی زیبا بوده‌اند - را داده‌اند. البته زیبایی حضرت عباس به سفیدی یا بوری چهره نبوده است؛ بلکه به قامت بلند، رسا و رشید ایشان بوده که می‌توانسته بر اسب‌های بلند اعراب بنشیند و پا را بر زمین رها کند. چنین قامتی ستبری سینه را می‌خواهد. زیبایی ایشان در پوست نبوده است. این زلیخا بوده که چهره و پوستی زیبا داشته است. این اطمینان، ستبری و آن قامت قیامت بوده که ایشان را زیبا می‌نموده است؛ به‌گونه‌ای که وقتی روی اسب قرار می‌گرفته‌اند، هر کس آن جمال بزرگوار را می‌دید، به خود جرأت رفتن به میدان را نمی‌داده است. البته امام حسین علیه السلام جوانمرد است و نمی‌خواهد رعب و خوفی در دل دشمن ایجاد کند و برای همین به حضرت عباس علیه السلام اجازه‌ی میدان نداده است؛ چرا که آن سپاه، توان مقابله با عباس را نداشتند؛ از این رو، سفیر سماوات در گوش دلش سر داد: «شاء أن یراک قتیلًا»^۱؛ خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند.

اگر امام حسین علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

اجازه‌ی میدان دهد، چیزی از میدان باقی نمی‌ماند و نوبت به شهادت حسین علیه السلام نمی‌رسد؛ در حالی که حسین برای شهادت آماده بود؛ از این رو، به عباس می‌گوید: «برو آب بیاور.» البته امام حسین علیه السلام نیز برای جنگ به میدان نرفت. شهیدان کربلا تمامی برای جنگ به میدان رفتند، جز امام حسین و حضرت عباس علیه السلام. ای دو بزرگوار رفتند تا به اشاره‌ی حق، کشته‌ی خویش را با رضایت و صفای محض و اطمینان کامل، به سوی خدا ببرند. کسی که از جوان‌مردی بویی ندارد و به فکر آب و نان خود می‌باشد و خودخواهی، تمام وجود او را فرا گرفته است، چیزی جز نفس اماره ندارد و جز بدی و بدبینی در ذهن وی نمی‌نشیند. چنین دلی فقط بهانه‌ی بدی و بدها را می‌گیرد و به هیچ وجه نمی‌تواند ساعتی با نیکان بنشیند. بعد از نفس اماره، کسی که کمال می‌گیرد، نفس لوامه و وجدان وی جانب حق را می‌گیرد؛ هرچند به ضرر برادر خود باشد.

نفس مطمئنه، ویژه‌ی اولیای خداست. آنان نه از

دشمن می‌ترسند و نه از مرگ می‌هراسند، و نه از قتل و کثرت حساب می‌برند. آنان تنها حق را می‌بینند و حق را، و در عشق او مستغرق می‌باشند؛ آن هم عشق پاکی که آلوده به هیچ طمعی نیست و یقین محض به حق دارند. ایشان شک و شرطی برای معشوق ندارند؛ زیرا آن کس که شک و شرط دارد، عاشق نیست. قرآن کریم خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۱.

یعنی به بهشت من درآی. در تمامی آیات قرآن کریم، تنها همین آیه است که از بهشت خداوند سخن می‌گوید. در موارد دیگر، از بهشتی سخن گفته می‌شود که نه‌های آب در زیر آن جاری است، با حوریانی که در خیمه‌ها هستند؛ اما در این جا گفته می‌شود: «به بهشت من در آی.» در سوره‌ی ویژه‌ی امام حسین علیه السلام، نخست با «وَالْفَجْرِ» شروع

می‌شود و با ﴿جَنَّتِي﴾ پایان می‌پذیرد و واژه واژه آن، از امام حسین علیه السلام می‌گوید. آنان به سوی خدایی رفتند که می‌ماند و از چیزی گذشتند که فناشونده و زوال‌پذیر است. امام حسین علیه السلام هرچه داشت، همه را به خدا داد و حتی کفنی نیز با خود برنداشت. خداوند، ما را با آن حضرت علیه السلام محشور بفرماید. خوشا به سعادت شهدای انقلاب که در این دوره‌ی وانفسا، بار خود را بستند و رفتند و به اطمینان رسیدند و وصول پیدا کردند و دیدند آنچه را به آنان نشان دادند؛ اما دیگران تا مراتب دنیا و برزخ را طی کنند، مشکلات بسیاری را پیش رو خواهند داشت که هیئات است و باید از آن، به خداوند پناه برد.

ان شاء الله آقا امام حسین علیه السلام مدد نماید تا عاقبت به خیر شویم. برای سلامتی خود و همه‌ی شیعیان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در سراسر جهان و خشنودی آقا امام حسین، امام سجاد و حضرت ابوالفضل العباس، سه صلوات غرّا محبت نمایید:
اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

اشاره‌ی ۵

به نام «امام» خود برخیزید!

اشاره: این سخنرانی در سالروز اربعین حسینی، به تاریخ ۲۴ / ۱۱ / ۱۳۸۷ در حسینیه‌ی اعظم خدابنده‌ی زنجان ایراد شده است.

□ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله ربّ العالمين، والعاقبة للمتقين، والنار للملحدين، ثمّ الصّلاه و السّلام على سيّدنا ومولانا حبيب إله العالمين؛ أباي القاسم محمّد وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

أما بعد: فقد قال الحكيم في محكم كتابه العظيم:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾.

روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا
می خوانیم، پس هر کس کارنامه اش را به
دست راستش دهند، آنان کارنامه ی خود را
می خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی، به
آن ها ستم نمی شود.^۱

ان شاء الله در این اربعین حسینی با شما یاوران
حضرت سیدالشهدا علیه السلام و یاران آقا امام زمان (عجل
الله تعالی فرجه الشریف) غریق رحمت الهی باشیم
و اسلام و مسلمین قرین نصرت باشند، به برکت
صلوات بر محمد و آل محمد: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ**
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

موضوع سخن من «امامت» و تبیین اهمیت و
جایگاه آن در روز قیامت است. آیه ای که محضر
شما قرائت شد، می فرماید در روز قیامت هر کسی
را به نام امام وی می خوانند و چهره ی شما به خط
امامی که در دنیا با او بوده اید، شناخته می شود. در
واقع آن چه در دنیای پر آشفته و جهان پر تلاطم
امروزی می تواند دست گیر آدمی باشد و او را از

۱. اسراء / ۷۱.

گزند حوادث شوم و ظلم جنایت کاران نجات
بخشد، دارا بودن فکر و اندیشه ای است که قدرت
تشخیص امام حق را از امامان باطل داشته باشد.
چنین اندیشه ای است که می تواند متمایزکننده ی
انسان با حیوان باشد و به انسان این اجازه را می دهد
تا دنیای اطراف خود را بر اساس آرمان هایی که
دارد، بسازد و این اصل، بر «آزادی» و «اختیار» وی
و نیز بر قدرت و توان او تأکید می کند.

در واقع، آیه ی شریفه می فرماید دل های شما
همانند صفحه ای کاغذ است که شما در این دنیا بر
آن نقش می زنید و باید دید نقش چه امامی را بر آن
می کشید و مهر چه امامی را بر آن می زنید که در روز
قیامت به نقش و مهر و به خط آن امام شناخته
می شوید. شما هنوز جوان هستید و دقت داشته
باشید که بر لوح جان خود چه می نویسید و چنین
نباشد که هم چون طفلی قلم بردارید و بدون داشتن
هدف عقلانی، بر آن خطوطی در هم بکشید و یا
هم چون افراد کم سواد، کلماتی بر آن بنویسید که گاه
با غلط املائی همراه است. البته بهترین کار، این

است که آن را به دست امامی برحق دهیم تا او مهر خود را بر آن حک نماید. آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث، می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛ روز قیامت، هر انسانی به امام خود شناخته می‌گردد. شناخت انسان‌ها در آن زمان چندان سخت نیست و هر کسی به امام خود شناخته می‌شود. این آیه می‌فرماید خداوند بندگان خود را صدا می‌کند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا﴾؛ «ما می‌خوانیم» و خواندن ما نیز گروهی است: ﴿كُلَّ أُنَاسٍ﴾ ما گروه گروه مردم را می‌خوانیم؛ اما نه به اسم خودشان، بلکه آنان را به نام امامی که دارند، می‌خوانیم و برای نمونه می‌گوییم حسینی‌ها بیایند و آن‌گاه است که شعار «یا حسین» در محشر سر داده می‌شود. برخی به ندای «یا زهرا» می‌آیند و بعضی وقتی «یا علی» را می‌شنوند، برمی‌خیزند و برخاستن گروهی نیز با «یا الله» است. ولی ما در این دنیای آشفته، در کدامین جبهه و حزب قرار داریم و به کدام گروه شناخته می‌شویم؟ دنیایی با جمعیت میلیاردي که امامان بسیاری از مردم، آشفته‌اند و به بیماری‌های روحی

و روانی دچار می‌باشند؛ امامانی که صفحه‌ی دل پیروان خود را هم‌چون کودکی نوپا، تنها خط خطی می‌کنند و مَهر نورانی «یا حسین»، «یا علی»، «یا فاطمه» را با خود ندارند. خوشا به حال شما که مادرتان در این مجالس، با ذکر «یا حسین» به شما شیر می‌داده و اکنون به حمد الهی، با صفای باطن خود در این جبهه حضور دارید. شناخت امام برحق و حضور در جبهه‌ی وی، فاز نخست کار است. شناخت این جبهه، هرچند افتخارآفرین است، اما نباید موجب غرور و اباحه‌گری گردد، که چنین تفکری را برخی از مسیحیان نژادپرست دارند که می‌گویند: «ما یک مسیح داریم که کشته شده است برای آن که تاوان گناهان پیروان خود بنماید، پس هر کاری می‌خواهید بکنید.»

قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۱.

باید توجه داشت فعل ﴿أُوْتِيَ﴾ در صدر آیه،

مجهول است و بیان نمی‌دارد چه کسی کتاب کردار آدمی را به دست انسان می‌دهد. آیا این کتاب به دست امام آدمی است یا به دست فرشتگان مخصوص و یا خازنان بهشت؟ اما ذیل این آیهی شریفه، بیان دیگری دارد و می‌فرماید: ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾؛ به هیچ کس ظلم نمی‌شود و با هر کسی بر اساس اصل و قاعده رفتار می‌گردد و یکی از قواعد آن، این است: ﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾؛ کسی که کتاب کردار او را به دست راست وی می‌دهند، تازه باید حساب پس دهد و نسبت به کردار خود پاسخ‌گو باشد: ﴿فَأُولَئِكَ يَفْرَهُونَ كِتَابَهُمْ﴾، یعنی همین‌ها هم باید کتاب خود را بخوانند و خود باید کتاب خویش را بخوانند، نه آن‌که فرشته‌ای را بر او بگمارند و بگویند این نامه‌ی اعمال را برای صاحبان آن بخوانید؛ چرا که اگر آنان خود بخوانند، دیگر نمی‌توانند مدعی شوند و اشتباه و خطای خوانندگان را عذر و بهانه آورند. خداوند به بنده‌ی خود می‌فرماید: من تو را قبول دارم، خودت بخوان! و چه قدر سخت است که آدمی کتاب خود را در

حضور عدل الهی بخواند! آن‌گاه است که وی غلط‌های املائی خود را بر لوح جان خود می‌یابد و به خاطر کلمه کلمه‌ی اشتباهی که امامان باطل بردل وی زده‌اند، شرمنده می‌شود. این حساب و کتاب برای کسانی که نامه‌ی عمل آنان به دست راست ایشان داده می‌شود، هست و کسی نمی‌تواند بگوید چون من در خط امام حسین علیه السلام هستم، پس حسابی ندارم و بازخواست نمی‌شوم. چنین فردی باید حساب تمامی نمازهایی را که از او قضا شده یا ظلم‌هایی را که بر مردم روا داشته است، بدهد.

کسی که امام او حسین علیه السلام است، باید مراقب باشد ایشان را با کردار خود آزار ندهد و دلی را نرنجاند، که روز قیامت نگویند این «حسینی» است و چنین اعمالی دارد و زمینه‌ی شرمندگی امام خویش را فراهم آورد؛ بلکه باید چنان باشد که کردار خود را سرفرازانه بخواند. کسی که به خانواده‌ی خود احترام نمی‌گذارد و حرمت فرزند را پاس نمی‌دارد، زندگی وی علی‌وار نیست و به نام آن امام علیه السلام شناخته نمی‌شود؛ چرا که در رابطه با

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده است: «إِذَا دَخَلَ فِي الْبَيْتِ كَانَ صَبِيًّا»؛ چون امیرمؤمنان وارد منزل می شدند، کودکانه رفتار می نمودند و نرم و شیرین می شدند. هیبت و جلال ایشان برای بیرون از منزل بود: «وَإِذَا خَرَجَ فِي الْقَوْمِ كَانَ رَجُلًا».

همسر و فرزندان باید در کنار پدر آرامش یابند و قدرت بیان داشته باشند و بتوانند سخن دل خود را برای او بگویند و با او مشورت کنند؛ باید بتوانند از او اشکال گرفته و بر او انتقاد کنند و با او گفت و گو و مباحثه داشته باشند. فردی که زورگو و خشن است، تنها ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام را یدک می کشد؛ چنین کسی در راه آن بزرگواران قدم نمی گذارد؛ از این رو، کتاب وی را به دست راست او نمی دهند؛ چرا که شایستگی آن را ندارد و آیهی: «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ» شامل این گونه افراد نمی شود؛ بلکه آنان در گروه سوم هستند.

اما گروه سوم، کسانی هستند که فراز: «وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْبَالًا» به آنان اشاره دارد و البته باز هم فعل آن مجهول آمده است و روشن نمی سازد که

حسابرس آنان چه کسانی هستند. این گروه، همانها هستند که می فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۱. اینها چشم دل خود را کور نموده اند و امامان باطل، دیدی برای آنان نگذاشته اند و در خرواری از اشتباهات و خطاها، تاریک دل شده اند. مرام و امام آنان چیزی جز باطل نیست. آنان مصداق: «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» هستند. آنان که در دنیا دست به هر ظلمی آلوده می کنند، در آخرت چیزی جز سرگردانی ندارند و کوری آنان در آن دنیا بیش تر است.

در آن روز - که هر گروهی را به نام امام خود می خوانند - بسیاری بر روی زمین گرفتار می شوند و امامی برای آنان نیست. آنان زیر آفتاب سوزان قیامت می ایستند تا شاید عقل گم شده ی خود را بازیابند و به یاد آورند که چه کسی بوده اند. آیا کودکان گم شده ای را که سرگردان هستند دیده اید؟ آنان گاه می شود که پدر و مادر خود را نیز به یاد

نمی آورند و یا حتی نمی توانند اسم آنان را بگویند. شما جوانان که به یاری خدا، صاحب انرژی و قوت هستید، مراقب باشید که دست خود را کجا بالا برده و کجا پایین می آورید. و توجه داشته باشید که روزی جوانی را از دست خواهید داد. در مقابل ضعیف و مظلوم، متواضع و نرم باشید و اگر آنان به شما بدی دارند، شما از آن درگذرید و منش و رفتار شما بر اساس سیره‌ی حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشد، تا به نام آن حضرات علیهم‌السلام شناخته شوید.

خلاصه‌ی بحث ما این شد که: در روز قیامت، سه دسته از انسان‌ها وجود دارند: یکی آنان که امام حق دارند و کرداری راست و درست، که نامه‌ی عملشان به دست راست داده می‌شود. دو دیگر، گروهی که ادعا می‌کنند، اما عملی ندارند. دسته‌ی سوم، نه ادعایی دارند و نه عملی، و کورو سرگردان برانگیخته می‌شوند.

الحمد لله محفل ما از گروه نخست است که در سی سال گذشته، محکم بر محور امامت حضرات

معصومین علیهم‌السلام ایستاده‌اند و دنیایی را حیران کرده‌اند. ما جایی جز درگاه اهل بیت علیهم‌السلام نداریم. آقای بزرگواری نقل می‌کرد:

«من خیلی گرفتار و دل‌گیر بودم. روبه‌روی حرم آقا امام رضا علیه‌السلام ایستادم و عرض داشتم: آقا، داخل حرم نمی‌آیم و زیارت نمی‌کنم، فقط آمده‌ام عرض کنم بنده به این وضع راضی نیستم، مشکل مرا حل کنید. بعد راه خود را گرفتم و رفتم؛ اما در بین راه نگاهی به گنبد انداختم و با خود گفتم: من جایی جز این خانه ندارم بروم. دوباره بازگشتم و به آقا عرض کردم: آقا، می‌خواهید حاجتم را بدهید، می‌خواهید ندهید، من جای دیگری ندارم بروم.»

ما هم در این اربعین حسینی زیر خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام آمده‌ایم و به آقا عرض می‌کنیم: ما جای دیگری را نداریم که برویم و شما تنها امید ما هستید. اگر در عمل ما اشتباهی هست، کمک و مدد نمایید تا آن را برطرف نماییم. ما در کربلا نبوده‌ایم؛ اما شما را می‌شناسیم و در خط شما هستیم. ما از

کربلا تنها خبری می شنویم. یزید این قدر به بچه‌های آقا امام حسین علیه السلام ظلم کرد که خود با همه‌ی خباثی که داشت، خسته شد و به زن‌های خود گفت: «بچه‌ها را بردارید.» بچه‌ها معلوم نیست مهمان چه کسی هستند. آنان حدود یک ماه در شام و در خانه‌ی دشمن بودند. در این مدت و حتی در اربعین اول، بچه‌های امام حسین علیه السلام به کربلا نرفتند و ما سندی برای ورود آنان به کربلا در اربعین نداریم. تنها کسی که در اربعین به کربلا آمد، جابر بن عبدالله انصاری است که از راویان معتمد شیعه است^۱. وی به قصد زیارت حسین غریب علیه السلام به کربلا رفت، نزدیک شطّ فرات غسل کرد و برای زیارت امام حسین علیه السلام احرام بست. او نایبنا بود و عطیه دست او را گرفت و به نزد قبر امام حسین علیه السلام آورد. جابر دست بر روی قبر مبارک امام حسین علیه السلام گذاشت و عرض نمود: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یا أَبَاعَبْدِالله» و بی‌هوش بر روی قبر افتاد. پس از این‌که به هوش آمد، حسین علیه السلام را صدا می‌زد، اما جوابی

۱. ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۵.

نمی‌شنید. جابر فریاد زد: «حبیب لا یجیب حبیبه!» حسین جان! مگر می‌شود دوست، جواب دوستش را ندهد؟! اما بعد از آن فریاد زد: «حسینی که نه رگ، نه سر و نه بدن دارد، چگونه جواب مرا دهد؟!»^۱ السَّلَامُ عَلَیْکَ یا أَبَاعَبْدِالله. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.



۱. ر. ک: بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۰.

نمایه ی آثار حضرت آیت الله نكونام (مد ظلّه العالی)

- ۱- خدا انكاری و اصول الحاد
- ۲- رساله ی توضیح المسائل (جلد ۲)
- ۳- گزیده ی توضیح المسائل
- ۴- بلندای فقه شیعه (جلد ۹)
- ۵- احکام نوین
- ۶- احکام پزشکی
- ۷- مناسک حج
- ۸- تفسیر هدی (جلد ۵۰)
- ۹- دانش استخاره (جلد ۵)
- ۱۰- درآمدی بر دانش استخاره با قرآن کریم
- ۱۱- آیه آیه روشنی
- ۱۲- فقه غنا و موسیقی (جلد ۷)
- ۱۳- منطق موسیقی

- ۱۴- تاریخ تحلیلی موسیقی در اسلام
- ۱۵- زن مظلوم همیشه‌ی تاریخ (۴ جلد)
- ۱۶- تحریر التحریر (۳ جلد)
- ۱۷- حقیقة الشریعة فی فقه العروة (۲ جلد)
- ۱۸- سیر سرخ (۱۵ جلد)
- ۱۹- محبوبان و محبان
- ۲۰- محبوب عشق
- ۲۱- چهره‌ی عشق
- ۲۲- چشمه چشمه زندگی
- ۲۳- گذرها و گریزهای جامعه
- ۲۴- المسکة (۲ جلد)
- ۲۵- کلیات دیوان نکو (۹ ج)
- ۲۶- دیوان عشق و معرفت (۳ ج)
- ۲۷- مقامات عارفان
- ۲۸- صحیفه‌ی عشق
- ۲۹- دانش زندگی (۷ جلد)
- ۳۰- حقوق نوبنیاد (۲ جلد)
- ۳۱- اقتصاد حوزه‌های علمی و شهرییه‌ی دانش‌پژوهان دینی
- ۳۲- دانش تفسیر، دانش تأویل
- ۳۳- حجره‌های معنوی
- ۳۴- زلال عرفان

- ۳۵- دولت منجی
- ۳۶- نمای رسالت
- ۳۷- فرهنگ شریعت و ناسوت طبیعت
- ۳۸- شمع زندگی
- ۳۹- دو میعادگاه عشق
- ۴۰- ساخت شعر
- ۴۱- یکتاپرستی
- ۴۲- سراب عرفان یا هبای منتور
- ۴۳- زن و زندگی
- ۴۴- یادنامه‌ی روحانیت
- ۴۵- پیدای پنهان
- ۴۶- درآمدی بر شناخت قرآن کریم
- ۴۷- امام حق؛ فاطمه علیها السلام، امام عشق؛ حسین علیه السلام
- ۴۸- زنجیره‌ی برابری و سلسله‌ی ستمگری
- ۴۹- شب، خلوت و آذرخش سکوت
- ۵۰- دنیای جنیان و نیرنگ آدمیان
- ۵۱- چگونه زیستن، چگونه مردن
- ۵۲- اقتصاد سالم، اقتصاد بیمار
- ۵۳- زیان بدن
- ۵۴- فرهنگ عرفان
- ۵۵- کتاب دوستی
- ۵۶- گفتمان قرآن‌شناخت

- ۵۷- سرود محبان
- ۵۸- حکایت عشق
- ۵۹- آزادی در بند
- ۶۰- دانش اندوزی و خشونت ورزی
- ۶۱- زن؛ پردیس زیبایی و تربیت
- ۶۲- انقلاب اسلامی و جمهوری مسلمانان
- ۶۳- قواعد هفت گانه‌ی سلوک الهی
- ۶۴- زندگی، عشق یا قانون
- ۶۵- کوثر؛ نقطه‌ی هستی
- ۶۶- طلبگی و تعهد کاری
- ۶۷- شوکران عصیان
- ۶۸- علی علیه السلام؛ ولایت مستصعب
- ۶۹- نوای اهل دل
- ۷۰- عنقای مهر
- ۷۱- فنای چهره
- ۷۲- هیمنان عشق
- ۷۳- درد هجران
- ۷۴- زلف آشفته
- ۷۵- حیرت ذات
- ۷۶- قصه‌ی گیسو
- ۷۷- خم ابرو
- ۷۸- دیار پرگار

- ۷۹- صبح نمود
- ۸۰- تیغ تقدیر
- ۸۱- گرداب توهم
- ۸۲- نگین هستی
- ۸۳- تمثال حق
- ۸۴- صاحب سلونی
- ۸۵- شام غربت
- ۸۶- عطر ختام
- ۸۷- شمع جمع
- ۸۸- جولان خیال
- ۸۹- چشم امید
- ۹۰- چشمه‌ی لطف
- ۹۱- دل پر چاک
- ۹۲- رونق گل
- ۹۳- رقص شمشیر
- ۹۴- دامن دهر
- ۹۵- نور و سرور
- ۹۶- چشم نگاه
- ۹۷- لطف قرار
- ۹۸- طبیعت رام
- ۹۹- دیار بی نشان
- ۱۰۰- مکافات عشق

- ۱۰۱- ناز معشوق
- ۱۰۲- شاهد تنهایی
- ۱۰۳- یار یار
- ۱۰۴- دم دل
- ۱۰۵- شور شیدا
- ۱۰۶- مست و خمار
- ۱۰۷- صفای دل
- ۱۰۸- گنج بی مکان
- ۱۰۹- هوای یار
- ۱۱۰- محضر ذات
- ۱۱۱- چهره چهره
- ۱۱۲- عاشق چالاک
- ۱۱۳- دولت تنهایی
- ۱۱۴- طغیان هوس
- ۱۱۵- خیمه‌ی بقا
- ۱۱۶- صاحب‌خانه
- ۱۱۷- ظهور پاک
- ۱۱۸- طعمه‌ی طمع
- ۱۱۹- افتاده‌ی گیسو
- ۱۲۰- دف مرگ
- ۱۲۱- قد پندار
- ۱۲۲- کلبه‌ای در راه

- ۱۲۳- نرگس مست
- ۱۲۴- وحدت مستانه
- ۱۲۵- قرب غربت
- ۱۲۶- جنگ آب
- ۱۲۷- آتش قهر
- ۱۲۸- تمنای وصال
- ۱۲۹- هیاهو
- ۱۳۰- حریف معرکه
- ۱۳۱- کاشانه‌ی امید
- ۱۳۲- بلاپیشه
- ۱۳۳- میثاق
- ۱۳۴- سوز و ساز
- ۱۳۵- راز و ناز
- ۱۳۶- خون دل
- ۱۳۷- قرب یار
- ۱۳۸- نقد صافی
- ۱۳۹- دیوان ولایت
- ۱۴۰- پنندهای رفتاری
- ۱۴۱- گزاره‌های انسان‌شناسی
- ۱۴۲- تدبیرهای سیاسی
- ۱۴۳- حکمت‌نامه‌ی فلسفه

- ۱۴۴ - شگفتی‌های تن‌درستی و روح‌افزایی
- ۱۴۵ - همسران و مدیران کارآمد
- ۱۴۶ - تعامل نرم و دیجیتال
- ۱۴۷ - کتاب خدا
- ۱۴۸ - صف‌نوشت حوزویان
- ۱۴۹ - آزاداندیشی حوزویان و استبداد طاغوتیان
- ۱۵۰ - حج؛ ابراهیمی یا سازمانی
- ۱۵۱ - دانش بسنده
- ۱۵۲ - آیین خردورزی
- ۱۵۳ - بشارت اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۵۴ - پیامبر عشق؛ حسین عَلَيْهِ السَّلَام
- ۱۵۵ - مرگ و زندگی در ابدیت
- ۱۵۶ - خیمه‌ی سبز ظهور
- ۱۵۷ - چشم‌انداز عالمان دینی
- ۱۵۸ - پیام‌رسانی دینی
- ۱۵۹ - سیمای طلبگی
- ۱۶۰ - اصول و قواعد تبلیغ دینی
- ۱۶۱ - اصولی چه می‌گوید؟
- ۱۶۲ - اخباری چه می‌گوید؟
- ۱۶۳ - غیب، شب و بیداری
- ۱۶۴ - اسلام؛ هویت همیشه زنده

- ۱۶۵ - عصمت؛ موهبتی الهی
- ۱۶۶ - فلسفه‌ی نوین
- ۱۶۷ - مراتب ولایت
- ۱۶۸ - عوالم مینا
- ۱۶۹ - نغمه‌های عرفانی
- ۱۷۰ - نسخه‌ی عرفان
- ۱۷۱ - الگوهای اندیشه‌ی دینی
- ۱۷۲ - سیر اندیشه
- ۱۷۳ - اصول و قواعد تعبیر خواب
- ۱۷۴ - اخباری و اصولی چه می‌گویند؟
- ۱۷۵ - معاد جسمانی، حقیقتی دینی و فلسفی
- ۱۷۶ - معاد جسمانی
- ۱۷۷ - خلود دوزخ و آتش و عذاب جاوید
- ۱۷۸ - انسان و جهان زندگی
- ۱۷۹ - بایسته‌های دین پژوهی و معنانشناسی دین
- ۱۸۰ - مدینه‌ی فاضله یا جنگل مدرن
- ۱۸۱ - نظام سلطه
- ۱۸۲ - چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی
- ۱۸۳ - آسیب‌های اجتماعی
- ۱۸۴ - انقلاب اسلامی چالش‌ها و طرح‌ها
- ۱۸۵ - انقلاب فرهنگی

- ۱۸۶- حوزه؛ چالش‌ها و طرح‌ها
- ۱۸۷- نظریات‌های سیاسی
- ۱۸۸- روحانیت و رهبری
- ۱۸۹- برگی از آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی
- ۱۹۰- دردمندی و مشکلات اجتماعی
- ۱۹۱- عالمان دینی و ساده‌زیستی
- ۱۹۲- عرفان و مقامات
- ۱۹۳- حضور حاضر و غایب
- ۱۹۴- القواعد الفقہیة
- ۱۹۵- هدایت دینی
- ۱۹۶- دایره‌ی هستی
- ۱۹۷- بدهت معرفت خداوند
- ۱۹۸- خداپرستی و فطرت
- ۱۹۹- عارف و کمال
- ۲۰۰- چارچوب سیر کمالات
- ۲۰۱- خواب، شب و بیداری
- ۲۰۲- آموزش مقامات موسیقی ایرانی
- ۲۰۳- چارچوب نوین فقه شیعه
- ۲۰۴- نفیر عشق
- ۲۰۵- شیوه‌ی اجرای حدود
- ۲۰۶- نوشابه‌های الکلی

- ۲۰۷- سلطه‌سالاری مردان یا زنان
- ۲۰۸- کاوشی نو در معجزه و کرامت
- ۲۰۹- علمای راستین؛ رهروان پیامبران
- ۲۱۰- آیات‌الاحکام و فقه القرآن
- ۲۱۱- التمهید فی شرح قواعد التوحید
- ۲۱۲- قرآن کریم و زمینه‌های اقتصادی
- ۲۱۳- تحریف‌ناپذیری و حجیت قرآن کریم
- ۲۱۴- دانش ذکر (۲ جلد)
- ۲۱۵- درآمدی بر شناخت قرآن کریم
- ۲۱۶- روش تفسیر از دیدگاه قرآن کریم
- ۲۱۷- پیشوایان راستین اسلام
- ۲۱۸- روش حضرات معصومین علیهم‌السلام و حرکت‌های انقلابی
- ۲۱۹- ضرورت معرفت به مقام نوری اهل بیت علیهم‌السلام
- ۲۲۰- کوثر؛ ناموس حضرت حق
- ۲۲۱- گفتگوهای صمیمی
- ۲۲۲- گفتگوهای اجتماعی
- ۲۲۳- پنج مقاله‌ی حکمی
- ۲۲۴- درآمدی بر علم اصول، رجال و درایه
- ۲۲۵- تاریخ همیشه زنده

- ٢٢٦- رهبران شيعة در عصر غيبت
 - ٢٢٧- خاطره؛ نقشی بر چهره‌ی ذهن
 - ٢٢٨- آفرینش انسان و ماتریالیسم
 - ٢٢٩- التعليقة على المكاسب المحرمة
 - ٢٣٠- الفهرس الحديث للفقہ الشيعي
 - ٢٣١- التعليقات الفقهية
 - ٢٣٢- الرسائل التسع الفقهية
 - ٢٣٣- الرسائل السبع الاعتقادية
 - ٢٣٤- المباحث السنوكية في الفنون الاصولية
 - ٢٣٥- الفهرس الحديث لآيات الأحكام
 - ٢٣٦- الولاية و الحكومة
 - ٢٣٧- الغناء و الرقص
 - ٢٣٨- علم الأصول و علمائه الخمسة
 - ٢٣٩- الجسم البسيط و انقساماته
 - ٢٤٠- حاشيه على القواعد و الفوائد
 - ٢٤١- خمس الرسائل السياسية
 - ٢٤٢- أسباب التنزيل
 - ٢٤٣- لطافت باران
 - ٢٤٤- جامعه شناسی عالمان دينی
 - ٢٤٥- عرفان محبوبی و سالکان محب
- و....